

یاران روحانی

با تقدیم تحیات بهائی برنامه لیلۀ صعود هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء تقدیم میگردد. متمنی است موارد ذیل مورد عنایت قرار گیرد:

۱- این برنامه پیشنهادیست و عزیزان میتوانند به انتخاب خود برنامه ای را تدوین نمایند یا بخشهائی از این برنامه را حذف نمایند.

۲- قطعاً در روزهای سختی که عالم انسانی سپری مینماید ادعیه مبارکه بیش از پیش مورد نیاز است بنابراین زمانی برای زیارت ادعیه و مناجات در نظر گرفته شود

۳- استفاده از فیلمهای موجود در خصوص حیات مبارک خالی از لطف نخواهد بود

۴- ساعت اجرای زیارتنامه ۱ بامداد می باشد

تأییدات مولای مهربانمان همراهتان

برنامه لیله صعود حضرت عبدالبهاء

۱-مناجات شروع

۲-مناجات دوم

۳-لوح مبارک حضرت بهاء الله به افتخار حضرت عبدالبهاء

۴-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۵- مثل عبدالبهاء محو و فانی باش

۶-زندگی ساده

۷- توجه به فقراء

۸- حیاتشان را وقف دو هدف کردند

۹- سه توصیه از حضرت عبدالبهاء

۱۰- شرط نجات دنیا

۱۱-دستهای حضرت عبدالبهاء

تنفس

۱۲-مناجات

۱۳-قسمتی از الواح وصایا

۱۴- لقب سرالله

۱۵-مقام حضرت عبدالبهاء

۱۶- تا سمع نیابید ، لب نگشائید

۱۷-این نیز بگذرد

۱۸- حکایت: قربان ، سه آرزو دارم

۱۹- مفارقت حکمی ندارد

۲۰-شرح صعود

۲۱-زیارتنامه

۲۲-مناجات خاتمه

ای یگانه مولایم و ای مهربان دانایم، این دوستان حقیقی را از ابریق رَحیق مَخْتوم بنوشان و این یاران معنوی را از آثار تجلی انوار، گشایشی بخش و بر عبودیت درگاه چون عبد البهاء ثابت و مستقیم فرما آنک انت المُقتدر العزیز الوَّهاب .
ع ع

مناجاتهای چاپ آلمان ص ۲۹

۲-مناجات دوم

ای پروردگار ، عُقده‌های مشکل در کار افتاده و عَقَبات صعبه در راه پیدا شده . خداوندا، گره بگشا و قوّت و قدرت بنما. مشکل آسان کن و راه صعب، سهل نما . ای پروردگار، عُقده کار محکم است و تَعَب و مشقّت با هزاران صُعوبات، توأم. به جز تو مُعینی نه و به غیر از تو یآوری نیست امید بتو داریم و توکل بر تو نمائیم . توئی راهنما و توئی گره گشا و توئی دانا و بینا و شنوا.

منتخبات مکاتیب ج ۲ ص ۶

۳- لوح مبارک حضرت بهاء الله به افتخار حضرت عبدالبهاء

لوح ارض الباء (بیروت) از الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله می باشد، در این توقیع منیع که هنگام توقف حضرت عبدالبهاء در بیروت به افتخار آن حضرت از لسان جمال قدم نازل و به خط میرزا آقا جان کاتب وحی مرقوم گردیده چنین می فرمایند:

هُوَ اللهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَظْمَةُ وَالْاِقْتِدَارُ

حَمْدًا لِمَنْ تَشَرَّفَ أَرْضَ الْبَاءِ بِقُدُومِ مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْأَسْمَاءُ. بِذَلِكَ بَشَّرَتِ الذَّرَاتُ كُلَّ الْمُمَكِّنَاتِ بِمَا طَلَعَ وَلَاحَ وَظَهَرَ وَأَشْرَقَ وَخَرَجَ مِنْ بَابِ السَّجْنِ وَأُفِقِهِ شَمْسُ جَمَالِ غُصْنِ اللهِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ وَسِرِّ اللهِ الْأَقْوَمِ الْقَدِيمِ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَامِ آخِرِ. بِذَلِكَ تَكَدَّرَتْ أَرْضُ السَّجْنِ وَفَرِحَتْ أُخْرَى. تَعَالَى تَعَالَى رَبُّنَا فَاطِرُ السَّمَاءِ وَخَالِقُ الْأَشْيَاءِ الَّذِي بِسُلْطَانِهِ فُتِحَ بَابُ السَّجْنِ لِيُظَهَرَ مَا أَنْزَلَهُ فِي الْأَلْوَا حِ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَفِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتُ الْإِنْسَاءِ وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. طُوبَى لِمَنْ طُوبَى لِأَرْضِ فَارَتْ بِقُدُومِهِ. وَلِعَيْنِ قَرَّتْ بِجَمَالِهِ. وَلِسَمْعٍ تَشَرَّفَ بِإِصْغَاءِ نِدَائِهِ. وَلِقَلْبٍ ذَاقَ حَلَاوَةَ حُبِّهِ. وَلِصَدْرٍ رَحَّبَ بِذِكْرِهِ. وَلِقَلَمٍ تَحَرَّكَ عَلَى ثَنَائِهِ. وَلِلْوَجْهِ حَمَلَ آثَارَهُ. نَسَأَلُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَنْ يَشْرَفَنَا بِلِقَائِهِ قَرِيبًا. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْمُقْتَدِرُ الْمُجِيبُ. (۱)

"ای یاران الهی تا توانید بر اتحاد و اتفاق با یکدیگر کوشید زیرا کل قطرات یک بحرید و اوراق یک شجر و لئالی یک صدف و گل و ریاحین یک ریاض، پس از آن در تألیف قلوب سائر ادیان به یکدیگر جانفشانی نمایید و با هر فردی از افراد انسانی نهایت مهربانی کنید. نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان رفتار نمایید که جمیع خلق، خویش و پیوندند و آشنا و ارحمند. چنان سلوک نمایید که این جهان فانی نورانی گردد و این گُلخَن ظلمانی، گلشن رحمانی شود. اینست وصیت عبدالبهاء، اینست نصیحت این عبد بینوا، وعلیکم البهاء الابهی".

مأئده آسمانی ج ۵ ص ۲۰

۵- مثل عبدالبهاء محو و فانی باش

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"همیشه در فکر آن بودم که احبّا مسرور و خوشحال باشند. اگر می‌دیدم که نفسی اندکی حزنی یافته ولو بی سبب، به کمال قوّت می‌کوشیدم که آن حزن را زائل کنم و او را خوشنود نمایم... همواره ستر می‌نمودم و خود را به نادانی می‌زدم و تجاهل می‌کردم و راضی به آن نمی‌شدم که اظهاری نمایم و یقین می‌کردند بی‌خبرم بلکه نادانم... دلگیری اگر بماند روز بروز ازدیاد یابد و عاقبت نتایج خوش نبخشد. تو باید مثل عبدالبهاء محو و فانی باشی. نگاه به رفتار نفسی نمائی همه توجّهت به أمرالله باشد؛ مدّ نظرت این باشد. دیگر به هیچ وقوعاتی اهمیّت ندهی. محویّت، محویّت، محویّت؛ فنا، فنا، فنا، مغناطیس تأیید الهی است. ملاحظه می‌نمودی که عبدالبهاء چه قدر محو و فانی بود. تأسی به عبدالبهاء کن و به عبودیّت آستان مقدّس قیام نما... امیدم چنان است که جمال مبارک مکافات فرماید و یقین است که می‌فرماید. باری خشنود باش، مسرور باش، مطمئن باش. من نهایتِ مَحَبّت به تو دارم و از شدّتِ مَحَبّت است که این را می‌نگارم. و عَلَیْكَ الْبَهَاءُ الْاَبَهی ع ع

نشریه پیام بهائی، شماره ۱۷۵

۶- زندگی ساده

یک روز حضرت عبدالبها از عکا به سوی حیفا تشریف می‌بردند و تقاضای جایی در درشکه عمومی فرمودند. راننده، متعجب، به هیکل مبارک عرض کرد: «لابد شما مایلید از درشکه خصوصی استفاده کنید.» هیکل مبارک فرمودند: «خیر.» به حیفا واصل شدند. هنوز در درشکه نشسته بودند که زن ماهیگیری، مستأصل و درمانده، نزد هیکل مبارک آمد تمام روز مشغول ماهیگیری بود و چیزی به دست نیاورده بود و اکنون باید نزد خانواه گرسنه‌اش باز می‌گشت. حضرت عبدالبهاء پنج فرانک به او عنایت کردند. سپس به سوی راننده توجه کرده، فرمودند: «حال دلیش را می‌دانی که چرا درشکه خصوصی خواستم. چرا باید در وسیله تجملی سفر کنم در حالی که بسیاری از گرسنگی رنج می‌برند؟

حکایاتی از زندگی مولای مهربار ص ۱۰

حضرت عبدالبهاء وقتی به صفحات باختر رسیدند، با شرایطی مواجه شدند که بسیار اسباب حزن و نگرانی ایشان شد؛ زیرا فراتر از قدرت ایشان بود که بخواهند فلاکت و بدبختی را که مرتباً در پیرامون خود مشاهده می‌کردند، از بین ببرند یا آن را کاهش دهند. در حالی که در محلی مجلل در حدائق کادوگان (Cadogan)، لندن، برای ایشان مسکن تعیین شده بود، کاملاً واقف بودند که در فاصله اندکی از ایشان مردمانی بودند که هرگز خوراک به اندازه کافی نداشتند و در نیویورک نیز دقیقاً شرایط مشابهی حاکم بود. این اوضاع ایشان را فوق‌العاده محزون می‌ساخت، و هیکل مبارک فرمودند:

در آینده زمانی فرا خواهد رسید که نوع بشر به مراتب حساس‌تر از امروز خواهد شد و هیچ انسان ثروتمندی، با مقایسه فقر اسف‌انگیز پیرامون خود، از تجملات زندگی خویش لذت نخواهد برد. او مجبور خواهد شد برای حصول مسرت برای خویش، ثروت خود را خرج کند تا شرایط بهتری برای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، فراهم آید.

حکایاتی از زندگی مولای مهربار ص ۶۷

۸- حیاتشان را وقف دو هدف کردند

از ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ که حضرت عبدالبهاء صعود فرمودند، آن حضرت روزگار خویش را وقف دو هدف عمده فرمودند. یکی انتشار، تفسیر و تبیین آثار حضرت بهاء‌الله و دیگری، پرداختن به جامعه بشری. حضرت عبدالبهاء گفتار را با کردار توأم فرموده بودند. ایشان به آن اندازه واجد نیرو و اشتیاق، احساس وظیفه و ایثار نفس بودند که همه آشنایان خود را به تعجب وا می‌داشتند. حضرت عبدالبهاء شب و روز حتی تا آخرین هفته حیات ناسوتی خویش و فی‌الواقع تا آخرین روز، خادم هم‌نوعان خویش بودند. ایشان از فقرا دستگیری می‌نمودند و شخصاً از مریضان و محتاجان عیادت می‌نمودند؛ احوال ایشان را جویا می‌شدند؛ به آنها دارو می‌دادند و موجب تسکین خاطر ایشان می‌شدند... ایشان حتی برای پیرزن بیسوادى که می‌خواست درد دل خود را به کسی بگوید و یا کسی که هوای پادشاهی در سر داشت، گوش شنوا داشتند. دیدگان آبی مهربان و هوشمند ایشان بر همگان با علاقه‌ای شدید و درکی عمیق از نیازهای درونیشان، به یکسان معطوف بود.

راه و رسم زندگی ص ۱۵۱

اسمعيل آقا خادم محبوب و با وفای حضرت عبدالبهاء چنین حکایت می‌کند:

تقریباً بیست روز قبل از صعود مولای عزیزم نزدیک باغچه بودم که صدای مبارک را شنیدم؛ يك نفر از احبای قدیم را صدا نموده می‌فرمودند: بیا تا با هم از صفای این باغ لذت ببریم. نگاه کن که روح وفاداری ممکن است چه کارهایی بکند. این محل مَنبت با طراوت، چند سال قبل يك تُل سنگی بود و امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است. آرزو دارم که بعد از من احبای عزیز متَّحداً به خدمت امر الهی قیام کنند و به خواست خدا چنین خواهد شد. عنقریب اشخاصی مبعوث خواهند شد و به عالم، روح خواهند بخشید. شواهد و قرائن بسیار هست و بعضاً در کتب مندرج است که آن حضرت خاتمۀ حیات خود را به روشنی می‌دیدند و وصایای خود را به احبّاء طيّ مکاتیب متعدّد و بیانات شفاهی بیان می‌فرمودند که از همه مهمتر وفاداری به امر مبارک، اتّحاد احبا و قیام برای خدمت امر الهی بود. سه توصیه‌ای که پیش از آن در مکاتیب متعدد آن حضرت مورد تاکید قرار گرفته بود چنان که در عبارات زیر ملاحظه می‌گردد:

"در عالم وجود صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست. این منقبت از اعظم اساس دین الهی است..."

"امروز اهم امور اتّحاد و اتفاق احبای الهی است که با یکدیگر يك دل و يك جان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصّبات جاهلیۀ ملل و مذاهب را ازاله نمایند..."

بالاخره: "این یوم یوم خدمت است و عبودیت آستان احدیت. تا حیات باقی است تعجیل نمایید و تا بهار را خزان در بر نگرفته و شفا را بیماری غالب نشده، قیام نمایید."

حضرت عبدالبهاء در آنچه می‌گفتند خود سرمشق بودند. سفر آن حضرت به اروپا و امریکا در فاصله سنین ۶۷ و ۶۹ سالگی در حالی که سالهای طولانی حبس و محرومیت، سلامت و قوّت وجود آن حضرت را سخت مُختل کرده بود، برای ابراز وفاداری به امر مبارک، برای ارانۀ سرمشق خدمت و برای تقویت اتحاد و اتفاق احبّاء آثارش تا الی الابد پایدار است .

پیام بهایی ش ۳۸۴، ص ۱۱

۱۰- شرط نجات دنیا

روزی در لندن شخصی از حضرت عبدالبهاء پرسید، "آیا این دنیای آکنده از مشقّت و شقاوت و بدبختی دیگر بار روی سعادت را خواهد دید؟"

حضرت عبدالبهاء فرمودند: "تقریباً دو هزار سال از آن روزی که حضرت مسیح این دعا را به امت خود آموخت می‌گذرد: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید؛ ارادۀ تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.» آیا شما تصوّر می‌کنید آن حضرت به شما امر فرموده برای آنچه که هرگز نخواهد آمد دعا کنید؟ این دعا ثبوت و پیش‌گویی نیز هست."

آن شخص پرسید، "حضرت عبدالبهاء، ملکوت چه زمان خواهد آمد؟ ارادۀ الهی چه زمان آنچنان که در آسمان هست بر زمین نیز جاری خواهد شد؟"

حضرت عبدالبهاء فرمودند، "منوط به آن است که شما، هر یک از شماها، با چه میزان شور و حرارت، روز و شب، به خدمت پردازید. شماها مشاعل فروزنده‌ای هستید که به دست خود روشن کرده‌ام. پیش بروید و سایرین را روشن سازید تا جمیع بندگان منتظر، جدا و تنها به یکدیگر ملحق شوند و وحدت عظیمی را به وجود آورند. نفوسی که به تنهایی عمل می‌کنند به مثابه موران هستند؛ اما وقتی متحد شوند عقاب شوند. نفوسی که تنها اقدام می‌کنند مانند قطرات هستند؛ اما چون متحد شوند به نه‌ری وسیع بدل شوند که آب تطهیر کننده حیات را به صحاری خشک و لم یزرع در جمیع عالم برساند. در مقابل قدرت سیل‌آسای آن، نه مشقت قادر به استقامت است نه حزن و اندوه مقاومت تواند و نه حسرت و افسوس یارای ایستادگی دارد. متحد شوید. قطره مجزا بودن مخاطره به همراه دارد؛ ممکن است فرو ریزد و از بین برود."

ترجمه - لیدی بلامفیلد، شاهراه منتخب، متن انگلیسی، ص ۱۷۱

۱۱- دستهای حضرت عبدالبهاء

"هرگز دست خود را به تسلط یا تحکم از بالا به پائین فرو نمی‌آوردند هرگز انگشت خود را به علامت تحذیر بلند نمی‌فرمودند ابداً حالت معلمی به خود نمی‌گرفتند. دائماً دست‌های حضرت عبدالبهاء از پائین به سوی آسمان بلند می‌شد و با این حرکت مشوق و مشجع شنوندگان خود بودند گویی که با این حالت ارواح نفوس نیز از قیود اجساد بیرون آمده به سوی بالا صعود می‌کردند

درگه دوست

۱۲- مناجات

ای محبوب جان و وجدان من ، جز تو پناهی ندارم و بغیر از ذکر تو فریاد صبحگاهی بر نیآورم . لطفت شامل و فضل‌ت کامل. به تو امیدوارم . خداوندا هر دم جانی تازه بخش و در هر نفس نَفَثات روح القدس عطا فرما تا در محبتت مستقیم مانم و به فُوز عظیم رسم و نور مبین مشاهده نمایم و در نهایت سُکون و تَمکین باشم . توئی دهنده و بخشنده و مهربان.

منتخبات مکاتیب ج ۲ ص ۱۶

ای ثابتان بر پیمان، این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ ملاً اعلی نماید و به جهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد یا مفقود گردد، باید افنان ثابتۀ راسخه بر میثاق الله که از سدرۀ تقدیس روئیده اند، با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نجات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند ، دقیقه ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند ... در این ایام اهم امور، هدایت ملل و امم است. باید امر تبلیغ را مهم شمرند؛ زیرا اُس اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید. دقیقه ای آرام نیافت تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازۀ ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند. این است شرط وفا و این است مقتضای عبودیت آستان بهاء.

الواح وصایا صص ۱۱-۱۰

۱۴- لقب سرالله

حضرت بهاءالله در لوح مبارک بیروت لقب سرالله را به حضرت عبدالبهاء عنایت میفرمایند و حضرت عبدالبهاء نخستین نفس مبارکی هستند که در ایام بطن به جمال ابهی مؤمن شدند ، میفرمایند من در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه بمن فرمودند مؤمن شدم و به مجرد القاء آن کلمۀ مبارکه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعا نمودم که این يك قطره خون مرا فدای سبیلش فرماید ، حضرت باب میفرمایند: سرالله لقب اول من آمن به من یظهره الله است.

محبوب عالم ص ۲۴۴

۱۵-مقام حضرت عبدالبهاء

حضرت ولی محبوب امرالله می فرمایند:

حال وقت آنست که شأن و مقام حضرت عبدالبهاء روشن شود . فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویۀ مغناطیس وجودش می باشیم که به آسانی نمی توانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان، مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم . حضرت عبدالبهاء در افقی خاص، قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست و لیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله به وسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده، با آن دو ذات مقدس جمعاً هیکل اصلیه ثلاثۀ آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدسه از رُفرف علیا به مقدرات این طفل رُضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امر الله قائم گردد، هرگز به آن رتبه آسنی فائز نشود . مُمائِل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام

نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخرگردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل واز طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در ضقع واحد قرار دهند.

دور بهائی ص ۵۳

۱۶- تا سمع نیابید، لب نگشائید

حضرت بهاءالله میفرماید: «حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند؛ چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد...» درباره مادموازل لتیتیا که از خانواده فقیری به حیفا آمده بود که در بیت حضرت عبدالبهاء سکونت اختیار کرده، به کودکان زبان فرانسوی را تعلیم دهد داستانی زیبا روایت شده است. او در آنجا خیلی خوشحال بود؛ اگر چه کاتولیک بود و راهبه‌های صومعه مراقب او بودند. یک روز وقتی زائری فرانسوی برای زیارت آمد، خدمات این خانم به عنوان مترجم مورد نیاز واقع شد؛ زیرا کس دیگری فرانسوی نمی‌دانست. مادموازل دستپاچه شد و بعداً نزد راهبه‌ها اعتراف کرد. چند روزی بعد از آن بسیار عبوس و جدی بود. حضرت عبدالبهاء متوجه این قضیه شدند؛ او را نزد خود فرا خواندند و به او اطمینان دادند که:

لیتینا، به راهبه‌های نازنین بگو که لزومی ندارد هراس داشته باشند. من از تو خواستم که برای من ترجمه کنی چون کس دیگری به زبان فرانسوی صحبت نمی‌کند؛ نه این که بخواهم تو را تبلیغ کنم. بهائیان زیادی هستند که به اینجا می‌آیند و با تمام قلب تقاضا می‌کنند و عاشقانه طالب تعالیم می‌شوند؛ ما این تعالیم گرانها را فقط به آنها می‌دهیم. تو باید آن قدر تقاضا و التماس و درخواست بکنی تا این تعالیم را به تو هم بدهم و حتی آن موقع هم ممکن است این کار را نکنم؛ چه که تعالیم ارزان و پیش وپا افتاده نیستند که جایی اعطا شوند که طالبی ندارد. اگر مایلی در بیت بمان و اگر اینجا مسرور نیستی می‌توانی بروی. اگر مایلی بمانی ما خوشحال می‌شویم که نزد ما باشی؛ اما قلب تو مملو از خوف است که شاید ما سعی کنیم تو را بهائی کنیم؛ مختاری که بروی.

حکایاتی از زندگی مولای مهربار ص ۵۷

۱۷- این نیز بگذرد

حضرت عبدالبهاء در روز بعد از تشییع جنازه یکی از احباء به نام ابوالحسن می‌فرماید: «احدی نباید به خود آسیبی برساند یا مرتکب خودکشی شود. خداوند هرگز بیش از طاقت، باری بر دوش ما نمی‌گذارد. هر ثقلی که ما متحمل می‌شویم به نفع ما و برای ترقی ماست. اگر نفسی با ایام سخت و درماندگی مواجه شود، باید به خود بگوید: " این نیز بگذرد" بعد آرامش خواهد یافت." ایشان افزودند: " من هر زمان که با مشکلات مواجه می‌گردم، به خود می‌گویم، این نیز بگذرد، و مجدداً آرام می‌شوم حال اگر نفسی نتواند صبور و متحمل باشد احسن و اولی آنکه به خدمت امرالله قیام نماید. بهتر آنکه سبیل شهادت را بپیماید نه اینکه انتحار کند." حضرت عبدالبهاء چند روز بعد از این بیانات، صعود فرمودند و به يك عمر شهادت خاتمه بخشیدند. یاران آنگاه فهمیدند که میرزا ابوالحسن احساس کرده بود نفسی را که بیش از هر کسی دوست می‌دارد به زودی درخواهد گذشت و او نمی‌تواند فقدان وی را تحمل کند.

برگرفته از کتاب عشق و بندگی

شبی در بیت مبارک ضیافتی برپا بود حضرت عبدالبهاء دم در اطاق ایستاده آب روی دست مهمانان می‌ریختند و به هر یک حوله‌ای عنایت می‌فرمودند که دستها را خشک کرده جای خود جالس شوند. نوبت به من (استاد اسمعیل عبودیت) که رسید محو جمال حضرت دوست شدم. حوله را گرفته بوسیدم و در بغل گذاشتم و با گوشه قَبایم دستهایم را خشک کرده سر میز نشستم. هیکل مبارک را عادت بر این بود که دور میز راه می‌رفتند، بیانات شیرینی می‌فرمودند و برای هر یک غذا می‌کشیدند و گاهی هم دست بر پشت مهمانان زده می‌فرمودند، " بخورید اینها ربطی به روحانیت ندارد " و این مهمانی‌ها مملو از آکل و شرب روحانی و جسمانی می‌شد.

بعد از شام مائده روحانی به دور می‌آمد و بیاناتی شیرین‌تر از قند مکرر از لسان اطهر می‌شنیدیم ... شبی بعد از استماع بیانات رَشیقَه عالیه، استاد اسمعیل را فرصتی به دست آمد تا خواهش دل را بیان دارد عرض کرد: " قربان، سه آرزو دارم ". فرمودند: " بگو ".

اول آن که وقتی به شرف ایمان فائز شدم، مادرم مرا خیلی اذیت کرد. به طوری که روزی در خیابان مرا ناسزای فراوان گفت و به سینه خود کوفت و فریاد زد، شیرم را به تو حرام کردم. آرزو دارم آمرزیده شود.

"فرمودند: " این نعمتی است که جمال مبارک عطاء فرموده‌اند ".

"دوم آن که خیلی دلم می‌خواهد شهید شوم.

"فرمودند: " اگر شهداء قدر و مقام تبلیغ را در این ایام می‌دانستند، شهید نمی‌شدند که در این دوره باشند و در این میدان جَوَآن دهند".

"سوم زبان و معلومات تبلیغ ندارم؛ عنایت فرمایند".

در جواب فرمودند: " برو به اطراف و شرح حال خودت را بگو. همین حکم تبلیغ را دارد"...

تاریخ امر بهائی در شهر قم - نصرت‌الله محمد حسینی - ص ۲۵۴

"همین قدر کفایت است که من از صمیم قلب شما را دوست دارم. این محبت ابدی است میان من و شما زمان و مکان مانع نشود، ولو در شرق باشم روح و قلبم با شما است؛ احساسات وجدانی شما را می‌یابم. هر وقت خبری از شما برسد، بسیار خوشوقت می‌شوم. یقین بدانید شما را فراموش نخواهم نمود. جمیع ماها در ظلّ حضرت بهاء‌الله هستیم و در سایه خیمه عهد و پیمان او. لهذا مفارقت حکمی ندارد. اصل، محبت قلبی است که همیشه با ما است و ابدی است. جمیع در ملکوت بهاء‌الله جمع شویم. آن ملاقات سرمدی است. مطمئن باشید که من از شما دور نیستم و همیشه با شما هستم."

الله ابھی

ای پروردگار این بنده ضعیف را با دوستانت در آستان عبودیت مقرّ و مأوی بخش تا به شروط عبودیت قیام و جان و دل و تن در کمال سرور نثار نمایم. تویی مُعطی و مؤیّد در جمیع شئون. ع ع

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۹، ص

۲۰-شرح صعود

آن چه در ذیل می آید وقایع شب صعود مبارک می باشد که توسط کورتیس کلسی از احبای غربی که مدت زیادی در محضر حضرت عبدالبهاء زیست نقل شده است:

تاریخ، بیست و هشت نوامبر را نشان می داد. فریادی شنیده شد " برخیزید، برخیزید" ، "حضرت مولی الوری ، حضرت مولی الوری" شتابان به سوی بیت مبارک دویدم. موقعی که وارد بیت مبارک شدم، حاضرین در اطاق اشک می ریختند و برخی دیوانه وار می گریستند. می بایست عملاً راه خود را از میان جمع نالان و گریان که اکثراً ایرانی بودند باز کنم. وقتی به اطاق مبارک رسیدم، دکتر کروگ کنار تختخواب ایشان ایستاده بود. او رو به من کرده و گفت: " حضرت مولی الوری هم اکنون صعود فرمودند." سپس دکتر کروگ پلک های مبارک را بست. چند لحظه ای ساکت ایستادم و به آن هیکل مهیمن خیره شدم، کسی که به زندگی من نور تابانده بود؛ چقدر همواره در جوار ایشان احساس خوبی داشتم. در اطاق اصلی میانی غوغایی به پا بود. برخی از نفوس به صدای بلند گریه می کردند. گویی از خداوند می پرسیدند که چرا باید چنین اتفاقی روی دهد؟ حال که حضرت مولی الوری صعود فرموده اند، امر مبارک چه خواهد شد؟ وجود مبارکی که می توانست به آن سوالات پاسخ گوید، در آن سوی اطاق بود. حضرت ورقه مبارکه علیا با آرامش مشی می فرمودند و آن نفوس محزون را تسلی می دادند و رنج و الم آنها را می کاستند. متانت ایشان، استواری ایشان، جریان مداوم امواج محبت از سوی ایشان این اطمینان را می بخشید که امر مبارک دچار وقفه نخواهد شد. حضرت مولی الوری حتی در صعود خود مُورث وحدت بودند و اصل وحدت عالم انسانی را پیش می بردند.

نفوس از جمیع اطراف حیفا، فقیر و ثروتمند، پهلو به پهلو به سوی بیت حضرت عبدالبهاء جایی که تابوت قرار داشت در حرکت بودند. سایرین از فواصل بعیده جهت حضوردر مراسم تشییع رَمس مطهر گویی حضرت مولی الوری روی قلّه کوه ایستاده با بازوان گسترده، انبوه جمعیت را چون یک عائله به سوی هم می کشند. حتی رهبران مذهبی، کشیشان، کاتولیک های رومی و ... در کنار رُعمای جامعه مسلمانان و رهبران یهودی گام بر میداشتند ...

...نفوس از جبل کرمل به آهستگی بالا می رفتند و تابوت حامل رَمس حضرت مولی الوری را از دست های گشوده دیگری تحویل می دادند. مردم برای افتخار حمل تابوت، ولو برای یک لحظه، با یکدیگر رقابت می کردند. آنها بهائی نبودند. مدت دو ساعت آنها پیش رفتند بسیاری زاری می کردند: " خدایا، ای خدای من، پدر ما، ما را ترک کرد، پدر ما، ما را ترک گفته است."

هُوَ الْإِبْهَى

إِلَهِي إِلَهِي إِنِّي أَبْسُطُ إِلَيْكَ أَكْفَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الْإِبْتِهَالِ وَ أَعْفُ وَجْهِي بِثُرَابِ عَتَبَةِ تَقَدَّسَتْ عَنْ إِدْرَاكِ أَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ النُّعُوتِ مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَبْدِكَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ أَحَدِيَّتِكَ بِلَحَظَاتِ أَعْيُنِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَ تُعَمَّرَهُ فِي بَحَارِ رَحْمَةِ صَمْدَانِيَّتِكَ أَيْ رَبِّ إِنَّهُ عَبْدُكَ الْبَائِسُ الْفَقِيرُ وَ رَقِيفُكَ السَّائِلُ الْمُتَضَرِّعُ الْأَسِيرُ مُبْتَهَلٌ إِلَيْكَ مُتَوَكِّلٌ عَلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ يِنَادِيكَ وَ يِنَاجِيكَ وَ يَقُولُ رَبِّ أَيْدِي عَلَى خِدْمَةِ أَحْبَائِكَ وَ قَوْنِي عَلَى عُبودِيَّةِ حَضْرَتِ أَحَدِيَّتِكَ وَ نَوَّرْ جَبِينِي بِأَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِي سَاحَةِ قُدْسِكَ وَ التَّبَتُّلِ إِلَى مَلَكُوتِ عَظَمَتِكَ وَ حَقَّقْنِي بِالْفَنَاءِ فِي فَنَاءِ بَابِ الْوَهْيِيَّتِكَ وَ أَعِنِّي عَلَى الْمُواظَبَةِ عَلَى الْإِنْعِدَامِ فِي رَحْبَةِ رُؤُوبِيَّتِكَ أَيْ رَبِّ اسْقِنِي كَأْسَ الْفَنَاءِ وَ أَلْبَسْنِي ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ أَعْرِقْنِي فِي بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِي غُبَاراً فِي مَمَرِ الْأَحْبَاءِ وَ اجْعَلْنِي فِدَاءً لِلْأَرْضِ الَّتِي وَطِئْتُهَا أَقْدَامُ الْأَصْفِيَاءِ فِي سَبِيلِكَ يَا رَبِّ الْعِزَّةِ وَ الْعُلَى إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْمُتَعَالِ هَذَا مَا يِنَادِيكَ بِهِ ذَلِكَ الْعَبْدُ فِي الْبُكُورِ وَ الْإِصَالِ أَيْ رَبِّ حَقَّقْ آمَالَهُ وَ نَوَّرْ أَسْرَارَهُ وَ اشْرَحْ صَدْرَهُ وَ أَوْقِدْ مِصْبَاحَهُ فِي خِدْمَةِ أَمْرِكَ وَ عِبَادِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْوَهَّابُ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّؤُوفُ الرَّحْمَنُ. ع ع